



سعید پیوندی

سخنان چند چهره دولتی از جمله وزیر ارشاد درباره بازگشت گروهی از افراد "سرشناس" به ایران بازتاب وسیعی در فضای رسانهای و مجازی داشته است. گفته می‌شود فهرستی از نام کسانی وجود دارد که قرار است به آن‌ها اجازه بازگشت به ایران داده شود.

این‌که شماری که مجبور به مهاجرت از وطن شدند و یا به خاطر محکومیت، ترس از دستگیری و مجازات به ایران نمی‌رفتند "اجازه" پیدا کنند به کشور بازگردند پرسش‌های چندی را به میان می‌کشد.

اولین و شاید مهم‌ترین پرسش این است که آیا چیزی در سیاست و یا قوانین و برخورد نهادها و نیروهای امنیتی نسبت به دگراندیشان و دگرباشان دگرگون شده است؟ پرسش بعدی این است که چه معیارهایی برای صدور این مجوز بازگشت وجود دارد؟ آیا کسانی که در فهرست حضور دارند در دادگاهی تبرئه شده‌اند؟ آیا این "تبعیض مثبت" شروطی دارد و آن را می‌توان بخشی از آزادی‌های درگوشی دانست که نهادهای رسمی به گونه ابزاری و بخاطر مصلحت نظام به این و آن می‌دهند؟ بازگشت برای چه کاری است و آیا همان شمشیر داموکلس "مراقبت و تنبیه" که در ایران بر فراز سر جامعه مدنی آویزان است در مورد بازگشتگان هم وجود خواهد داشت؟

از سخنان وزیر ارشاد و دیگران این گونه می‌توان برداشت کرد که چیز مهمی شاید در سازوکار حکومتی تغییر نکرده و این افراد به خاطر جنس برخوردشان به حمله نظامی به ایران و یا دیگر مواضع سال‌های اخیر قرار است "امان‌نامه" برای سفر و بازدید بگیرند.

موضوع مهاجرت از همان ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی به‌میان کشیده شد و آقای خمینی در نقد کسانی که نگران مهاجرت متخصصان بودند پاسخ داد "می‌گویند مغزها فرار کردند! بگذار فرار کنند. جهنم که فرار کردند این مغزها". در پی دهه انقلابی، دولت‌های گوناگون از رفسنجانی تا پزشکیان همگی از اراده خود برای بهبود رابطه با دیاسپورا و بازگشت سخن گفته‌اند. شاید امروز باید به چرایی ناکامی این طرح‌ها هم پرداخت.

سال‌ها پیش دوبار برای من در یونسکو فرصتی پیش آمد تا درباره موضوع دیاسپورا و بازگشت متخصصان با مسئولین نهادهای حکومتی (مجلس و وزارت علوم) بحث و گفتگو صورت گیرد. بار اول موضوع تاسیس نهادی برای کمک به بازگشت متخصصان مطرح بود و بار دوم هم در چهارچوب کنفرانسی با عنوان "فرار مغزها" بحث بازگشت نخبگان پیش کشیده شد. من در هر دو دیدار با اشاره به تجربه کشورهایی مانند افریقای جنوبی، کره جنوبی، شیلی، برزیل یا آرژانتین گفتن زمانی مسئله بازگشت از مشروعیّت برخوردار می‌شود که روند مهاجرت کند و یا متوقف شود و دلایلی که سبب مهاجرت شده‌اند از میان بروند. مهاجرت معکوس و بازگشت متخصصان و سرمایه‌ها بدون تغییرات معنادار نظام حکمرانی در داخل و فقط با دعوت و شعار شکل نخواهد گرفت.

کلید این موضوع نه در وزارت علوم است و نه ارشاد و یا حتا ریاست جمهوری. تا وقتی در ایران نظام حکمرانی مدرن نشود، ساختارهای استبدادی تغییر نکنند، حقوق شهروندی به رسمیت شناخته نشود و ضمانتی برای احترام به آن از جمله دستگاه قضایی مستقل وجود نداشته باشد، درست کردن نهاد و بازگشت نمایشی چند چهره مشکلی را حل نخواهد کرد.

دو تجربه اخیر در سیاست داخلی محدودیت‌های این سبک و سیاق صلح اجتماعی بدون هزینه و حداقلی با جامعه در برابر ماست. نخست تجربه "وفاق ملی" و یا "آشتی ملی" آقای پزشکیان است که در پایان همه چیز به بازتعریف تقسیم قدرت بین بخشی از خودی‌ها منجر شد بدون هیچ تغییری ساختاری در نظام حکمرانی و حل شدن مسئله نمایندگی. تجربه دوم هم بازگرداندن استادان و دانشجویان اخراجی بدون این‌که دستگاه‌ها و افرادی که عامل این سیاست‌ها بودند تغییر کنند. گویی همان گره کور سی ساله اصلاحات تقلیلی بدون هزینه بازتولید می‌شود.

برای دآوری درباره رویکرد حکومت باید ابتدا به دگرگونی‌های داخلی نگاه کرد و نهادهایی که عامل محدودیت‌ها، ممنوع کردن‌ها (تصویر، صدا، قلم، کار، فیلم، ورود، خروج...) هستند. اگر هنوز بی‌قانونی و خودسری اصل است، دخالت امنیتی در دانشگاه، فرهنگ، هنر، جامعه مدنی و سیاست ادامه دارد، هنرمندی حکم شلاق و حبس می‌گیرد، دگراندیشی به زندان می‌رود... معنایش این است که در بر همان پاشنه قبلی می‌چرخد.

آزادی‌های درگوشی و میلی را همان کسی که داده می‌تواند بستاند. اجازه بازگشت با امان‌نامه با حق بازگشت یکی نیست. مسئله همچنین انتقال مسئولیت مهاجرت و تبعید از حکومت به مهاجرانی است که باید برای بازگشت "احراز صلاحیت" کنند.

سالیان طولانی است کسانی در انتظار رویت دود سفید اصلاحات از دودکش دستگاه حکومتی هستند. بحث صلح با دیاسپورا آزمون دیگری برای سنجش رویکرد حکومت است. در ورای استفاده ابزاری و نمایش بازگشت شماری گزینش‌شده باید دید چه چیزی به معنای واقعی تغییر می‌کند؟

کانال شخصی سعید پیوندی <https://t.me/paivandisaeeed>